

شاعری توانا از سوریه

شعری از غاده السمان



اگر به خانه‌ی من آمدی

برایم مداد بیاور مداد سیاه

میخواهم روی چهره‌ام خط بکشم

تا به جرم زیبایی در قفس نیفتم

یک ضربدر هم روی قلبم تا به هوس هم نیفتم!

یک مداد پاک کن بده برای محو لبها

نمیخواهم کسی به هوای سرخیشان، سیاهم کند!

یک بیلچه، تا تمام غرایز زنانه را از ریشه درآورم

شخم بزنم وجودم را ... بدون اینها راحت‌تر به بهشت میروم گویا!

یک تیغ بده، موهایم را از ته بتراشم، سرم هوایی بخورد

و بی‌واسطه روسری کمی بیاندیشم!

نخ و سوزن هم بده، برای زبانه

میخواهم ... بدوزمش به سق

... اینگونه فریادم بی‌صداتر است!

قیچی یادت نرود،

میخواهم هر روز اندیشه‌هایم را سانسور کنم!

پودر رختشویی هم لازم دارم

برای شستشوی مغزی!

مغزم را که شستم، پهن کنم روی بند
تا آرمان‌هایم را باد با خود ببرد به آنجایی که عرب نی انداخت.
میدانی که؟ باید واقع‌بین بود!
صداخفه کن هم اگر گیر آوردی بگیر!
می‌خواهم وقتی به جرم عشق و انتخاب،
برچسب فاحشه می‌زنندم
بغضم را در گلو خفه کنم!
یک کپی از هویت‌م را هم می‌خواهم
برای وقتی که خواهران و برادران دینی به قصد ارشاد،
فحش و تحقیر تقدیم می‌کنند،
به یاد بیاورم که کیستم!
ترا به خدا ... اگر جایی دیدی حقی می‌فروختند
برایم بخر ... تا در غذا بریزم
ترجیح می‌دهم خودم قبل از دیگران حقم را بخورم!
سر آخر اگر پولی برایت ماند
برایم یک پلاکارد بخر به شکل گردنبند،
بیاویزم به گردنم ... و رویش با حروف درشت بنویسم:
من یک انسانم
من هنوز یک انسانم
من هر روز یک انسانم!